



درس تفسیر سوره مبارکه نوح جلسه ۵

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَاراً (۲۱) وَمَكَرُوا مَكْراً كُبَّاراً (۲۲) وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّاً وَلَا سِوَاعاً وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسراً (۲۳) وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالاً (۲۴) مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَاراً (۲۵) وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً (۲۶) إِنَّكَ إِنِ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّاراً (۲۷) رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَاراً (۲۸)﴾

سوره مبارکه «نوح» که در مکه نازل شد و عناصر محوری این سوره هم معارف توحیدی است و بخشی هم تقوا و اطاعت از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) هر عصری هست، مذاکره نوح با مردم را ذات اقدس الهی مبسوطاً بیان می‌کند. استدلال آن حضرت را هم تبیین می‌کند و بهانه آن گروه را هم ذکر می‌کند. استدلال آن حضرت این است که ذات اقدس الهی آسمان‌های هفت‌گانه را طبق طبق خلق کرد، گذشته از اینکه خلقت انسان را اطواری بیان کرد. این آسمان‌ها را که طبق طبق خلق کرد، برخی‌ها بر آن هستند که این نظیر برج‌سازی است، این فضاها نظیر برج‌سازی و طبقات خانه است، چون ظاهر طبق طبق این است؛ اما اگر یک وقت انسان در یک جای مسطحی زندگی کند بعد بگویند این برج‌ها هشت طبقه است؛ یعنی مکعب شکل است و طبق طبق، اما وقتی که در

روی کره زمین زندگی می‌کند، خدای سبحان این زمین کروی را خلق کرد بعد بفرماید روی این زمین کروی هفت طبقه است؛ یعنی هفت کره است نه هفت مکعب! برای اینکه این طرف را وقتی نگاه می‌کنند، آسمان بالا سرشان است، طرف غرب، طرف شرق، طرف شمال، طرف جنوب، هر طرفی از اطراف این کره زمین که بشر زندگی می‌کند، خدا با او سخن می‌گوید، می‌گوید بالای سر تو آسمان است، پس حتماً باید این فضا کروی باشد. ما اگر در یک سطح مکعب شکل زندگی می‌کردیم، قرآن به ما می‌فرمود هفت طبقه بالای سر شماست؛ نظیر این برج‌ها و خانه‌های هفت طبقه‌ای می‌شد؛ اما ما، یعنی بشر روی کره زمین داریم زندگی می‌کنیم. خدا با ما، یعنی با همه این هفت میلیاردی که روی کره زمین دارند زندگی می‌کنند، می‌گوید بالای سر شما هفت طبقه است؛ یعنی هفت کره است، نه هفت مکعب! پس فضا حتماً کره است و موجودات خاص خود را دارد؛ منتها سخن افلاک یک حرف غیر علمی بود اسبق، بعد به صورت پوست پیاز درآمده است. آن که اقدمین بحث می‌کردند، سخن از مدار بود و حرکت‌ها را براساس مسائل ریاضی حل می‌کردند. بعد در بین قدما آنها یک خط‌کشی می‌کردند، برای اینکه به شاگردانشان بفهمانند مدار یعنی مدار، ریاضی یعنی ریاضی، چه کار به فلک پوست پیازی دارد؟ از زمان بطلمیوس به بعد قدما آن دایره را کره فرض کردند، آن ریاضی را طبیعی فرض کردند، بحث‌های افلاک را در طبیعیات مطرح کردند، وگرنه اقدمین در مسائل ریاضی مطرح می‌کردند نه مسئله فلک و مسئله حرکت هم یک امر طبیعی است، باید در طبیعیات بحث بشود. فضا یک جسم است، در طبیعیات باید بحث شود. شمس و قمر و سیاه‌چاله‌ها اینها جسم هستند، باید در طبیعیات بحث شوند. اما مدار که چگونه است، بیضی شکل است یا دایره شکل است؟ یک مسئله ریاضی است، هیچ ارتباطی به طبیعی ندارد. بعد وقتی به طبیعیات آمد، مفسران ما هم هیچ چاره نداشتند، الان هم اگر بخواهیم درباره زمین و اینها بحث بکنیم، به هر حال از علوم روز کمک می‌گیریم، اینها جزء اصول موضوعه ماست، نه اینکه دین این را گفته

باشد. دین گفته «سماوات» این را بحث کردند، گفتند کره است، ما فعلاً می‌گوییم کره است، زمین یا واقعاً در بعضی از بخش‌ها کره است یا بیضی شکل است، اختلافی بین اینهاست.

اینها جزء اصول موضوعه ماست نه حق داریم اشکال کنیم به مرحوم مجلسی در بجا که مسئله فاصله چهارصد ساله نفخ اوّل و نفخ دوم را به فلک الافلاک حلّ کرده است،^۱ برای اینکه اینها اصول موضوعه است، اینها را که قرآن و روایات نگفته است. نباید بگوییم دین قبلاً این را گفته است. الآن ما یک سلسله اصول موضوعه‌ای از طبمان می‌گیریم، از طبیعیات مان می‌گیریم، پس فردا عوض شد، عوض شد! با این اصول موضوعه یک سکوی پروازی است، یک صندلی است که ما روی این بنشینیم و بالا ببریم؛ اما این صندلی از فلز است، از چوب است از هر چیزی دیگر است، حرفی دیگر است.

بنابراین هیچ اشکالی به فلسفه یا قرآن یا روایات نیست، نباید گفت چرا مجلسی این طور حرف زد! اصول موضوعه است که دارند می‌گیرند، پس حتماً این فضا باید کره باشد، دیگر نمی‌شود گفت که این «سماوات سبع»؛ نظیر برج‌ها هفت طبقه مکعب شکل است، برای اینکه ما روی کره زمین هستیم، خدا با مایی که در کره زمین هستیم که تمام اطراف بشر هستند و خدا با این هفت میلیارد دارد فعلاً سخن می‌گوید، می‌فرماید بالای سر شما هفت طبقه است؛ یعنی هفت کره است، برای اینکه یک طرفه نیست تا ما بگوییم مکعب شکل است.

مطلب دیگر این است که ذات اقدس الهی کلّ این نظام را که تنظیم کرد، فرمود فصول چهارگانه را برای تأمین ارزاق شما ذکر کردیم؛ اما مفت‌خوری ممنوع است. توقع داشته باشید که همیشه باران بیاید و میوه بیاید، شما باید جان بکنید؛ یعنی کار کنید، فرمود من از شما می‌خواهم که کار کنید، در سوره مبارکه «هود» گذشت که فرمود: ﴿وَوَ

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷، ص ۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۰۶.

اسْتَعْمَرَكُمْ، این «الف و سین و تاء» را گذاشتند برای طلب؛ یعنی من از شما می‌خواهم که کار کنید. زمین را شما باید آباد کنید. دلتان بخواهد که مفت‌خور باشید، اینجا قدغن است. تا کار نکردید خبری نیست.

استعمار دو قسم است: یک استعمار محمود، یک استعمار مذموم. استعمار مذموم این است که ابرقدرت بگوید کار کن برای من! این معنی استعمار است. استعمار محمود که قرآن می‌گوید می‌گوید کار کن برای خودت، آقای خودت باش! اینکه در سوره مبارکه «هود» - که بحث آن مفصل هم گذشت - آیه ۶۱ این است، فرمود ما به اقوام دیگر گفتیم که **﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾**، یک و همه امکانات را در زمین فراهم کردیم، دو: **﴿وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾** خدا مستعمر است، استعمار می‌کند، شما مستعمر هستید، از شما طلب می‌کند که زمین را آباد کنید، برای خود و آقای خود باشید. آن استعمار مذموم این است که بیگانه می‌گوید کار بکن، نفت و گاز را بگیر، کار بکن برای من، این می‌شود استعمار!

اینکه وجود مبارک حضرت امیر فرمود؛ این‌گونه از تحمیل را جز ملّت فرومایه احدی تحمل نمی‌کند: **«لَا يَمْنَعُ الضَّيِّمَ الدَّلِيلُ»**^۲ جز ملّت پست کسی زیر بار استعمار نمی‌رود، این بیان علی است؛ اما ذات اقدس الهی می‌گوید من همه امکانات را فراهم کردم، کار بکن آقای خود باش! روی دوش زمین باید سوار شوید، سواری باید بگیری! **﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾**^۳ «منگب»؛ یعنی دوش. معدن را شناسایی کن، بالای کوه برو، پایین کوه برو، از زمین نان در بیاور، آقای خودت باش! این حرف قرآن است. آن وقت بیگانه آمده گفته از زمین نان در بیاور برای من! این انقلاب می‌خواهد بگوید نه! قرآن این را می‌گوید، ما انقلاب کردیم برای همین. این آثار چهل ساله که امیدواریم به چهارصد هزار سال برسد به برکت وجود مبارک حضرت تا «یوم القيامة» همین است. اینکه قرآن می‌گوید من می‌خواهم شما

۲. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خطبه ۲۹.

۳. سوره ملک، آیه ۱۵.

زمین را آباد کنید، آقای خودت باشی، همین است. هیچ گاه انبیا نیامدند بگویند به ما چیزی بدهید! گفتند کار بکن! جیب شما پُر، کیف شما پُر، اینکه گفتیم ای کاش هر شب به ما می‌گفتند قرآن به سر بکنید! برای اینکه این قرآن می‌گوید مَلَّتْ که جیبش خالی است، کیفش خالی است، گدا نیست، چون گدا بار علمی ندارد، گدا را اگر بخواهیم به عربی معنا کنیم می‌شود «فاقد»؛ یعنی ندار. اما قرآن از گدا به فقیر یاد می‌کند، این فقیر فعیل به معنی مفعول است؛ مثل قتیل به معنی مقتول است. فقیر مَلَّتْ که ستون فقراتش شکسته است، ویلچری است، قدرت قیام ندارد. این در برابر تحریم تسلیم می‌شود. مسکین هم همین است؛ یعنی قدرت حرکت ندارد: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ﴾^۴، هر جا هست یا فقیر است یا مسکین است یا خشیه املاق است، چقدر این کتاب شیرین است! هیچ‌جا سخن از نداری و اینها نیست. ﴿خَشِيَةَ اِمْلَاقٍ﴾ هم در قرآن است، در بیانات نورانی حضرت امیر هم که به هر حال قرآن ناطق است، آن هم همین است. مَلَّتْ که جیبش خالی است، کیفش خالی است، به «املاق» یاد می‌کند. «املاق» به معنی گدایی نیست. «املاق»؛ یعنی مَلَّتْ که محتاج است، جیبش خالی است، کیفش خالی است، اهل تَمَلَّق و چاپلوسی است. فرمود دین هرگز حاضر نیست بشر چاپلوس باشد. این کتاب بوسیدنی نیست؟! مسئله عبادت را هم دارد، نماز و روزه را هم دارد، نماز شب هم دارد؛ اما آقایی را هم دارد. فرمود من که شما را آفریدم، هرگز حاضر نیستم شما برای کسی چاپلوسی کنید! «املاق»؛ یعنی تَمَلَّق. فرمود: ﴿إِذَا أُمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ﴾^۵، در آن قسمت‌ها فرمود: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ اِمْلَاقٍ﴾^۶، شما برای اینکه مبادا چاپلوس شوید، کیسه شما خالی باشد، بچه‌های خود را نکشید! فرمود از شر گدایی؛ فرمود از شر تَمَلَّق و چاپلوسی. این کتاب بوسیدنی است! آقایی ما را می‌خواهد، عظمت ما را می‌خواهد.

۴. سوره توبه، آیه ۶۰.

۵. نهج البلاغة (للصبي صالح)، حکمت ۲۵۸.

۶. سوره اسراء، آیه ۳۱.

خدا امام را با ائمه محشور کند! این شهدا را با شهدای کربلا محشور کند! ما واقع شرمنده اینها هستیم. واقع شرمنده اینها هستیم! اینها خیلی هم درس نخواندند؛ ولی فهمیدند که قرآن چه می‌خواهد بگوید. همین! ما عقیده‌مان این است که تمام درس و بحث‌هایی که ما داریم، تمام خدماتی که دولت می‌کند، تمام خدماتی که مردم می‌کنند، اولین ثواب را امام و شهدا می‌گیرند، بعد اگر چیزی مانده به ما می‌دهند. تمام این قرآن‌هایی که می‌خوانند بحث می‌کنند، حفظ می‌کنند، اولین ثواب را اینها می‌برند، وگرنه این کشور قبلاً بود. قرآن چگونه بگوید. این «الف و سین و تاء» را گذاشتند برای طلب شدید. امر که نکرده است، بالاتر از امر است، طلب کرده است.

یک وقت می‌گوید «و أمروا!» یک وقت می‌گوید «أطلبوا منكم أن تأمروا» این بالاتر است. با این «الف و سین و تاء»؛ یعنی من از شما می‌خواهم زمین را آباد کنید، آقای خود باشید و چاپلوس کسی هم نباشید. این عظمت دین است! دین را باید با اینها شناخت. آن نماز هم هست، البته روزه هم هست؛ اما این تمام زندگی شبانه‌روزی ماست. آن هم هست البته، آن عبادت است، آن اطاعت است. او باعث می‌شود که انسان به این امور می‌رسد. فرمود روی دوش زمین باید سوار باشید. مگر سوار شدن روی دوش زمین کار آسانی است؟ معدن‌شناسی کار آسانی است؟ جان‌کندن کار آسانی است؟ این دوش زمین سوار شدن، گاهی به مقتی بودن است؛ این چهل متر، سی متر، گاهی هفتاد متر زیر زمین می‌رود، همان‌جا هم گاهی ریزش می‌کند، خفه می‌شود، چرا درباره بعضی از کارها دارد که اگر کسی مسلمان بود، مؤمن بود، شیعه بود، «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ ... مَاتَ شَهِيداً»؟^۷ چرا؟ به چه کسی می‌گویند؟ ندارد که اگر کسی «مَنْ مَاتَ عَلَى بَيْتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»، چرا؟ برای اینکه این عمری دارد حرف علی را گوش می‌دهد! مگر ما درباره نفاس نداریم که اگر مادری در حال نفاس بمیرد، «مات شهیداً»؟^۸ مگر در روایات نیست که «مَنْ مَاتَ عَلَى

۷. نهج البلاغة (للصحي صالح)، خطبه ۱۹۰.

۸. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۷، ص ۱۹۰.

حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً»^۹ این دارد حرف او را گوش می‌دهد. حالا یک وقت زیر زمین می‌رود، چهل متری، سی متری همان‌جا جان می‌دهد، یک وقت در آسمان و در فضا معلق می‌شود، یک وقت در دریا می‌افتد، دارد روی دوش زمین کار می‌کند که کشور را آبرومند کند، همین! این «مات علی حبّ علی»^{۱۰} او دارد دستور آن حضرت را گوش می‌دهد. قرآن گفته باید کار کنید، روی پای خودت بایستی، آبرومند باشی، چاپلوس نباشی، این دارد همین کار را می‌کند، پس اگر دارد که «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً»، اینها را می‌گوید. آن مادری که در زمان نفاس مُرد «ماتت شهیده» این را می‌گوید. ثواب شهید را می‌برد. حالا آن حکم فقهی که غسل ندارد، آنها که امر عادی است. آنچه اساس است این که ثواب شهید را می‌برد. اینجا فرمود از شما می‌خواهم که زمین را آباد کنید. این می‌شود استعمار محبوب!

پرسش: اینجا نمی‌خواهد روح نباتی را انکار کند؟

پاسخ: نه خیر! برای اینکه ﴿هُوَ أَشَاكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ﴾. خدا به شما نزدیک است، نقل می‌کنند که جوانی در حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عبور می‌کرد اصحاب هم همراه حضرت بودند، یک جوان برومندی هم بود. بعضی‌ها گفتند: «لَوْ كَانَ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ای کاش این در سربازی بود و مجاهد بود. فرمود: «مَهْ!» راه خدا که تنها جهاد نیست. «إِنْ كَانَ يَسْعَى عَلَى وَلَدِهِ صِغَارًا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَإِنْ كَانَ خَرَجَ يَسْعَى عَلَى أَبَوَيْنِ شَيْخَيْنِ كَبِيرَيْنِ فَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَإِنْ كَانَ خَرَجَ يَسْعَى عَلَى نَفْسِهِ لِيَعْفَهَا فَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَإِنْ كَانَ خَرَجَ يَسْعَى عَلَى أَهْلِهِ فَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَإِنْ كَانَ خَرَجَ يَسْعَى تَفَاخُرًا وَتَكَاثُرًا فَفِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ»^{۱۱}

۹. جامع الأخبار (لشعیری)، ص ۱۶۶.

۱۰. مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۹۳.

۱۱. الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۳۷.

اگر رفته بچه‌هایش را اداره کند «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است. اگر پدر و مادرش را اداره کند «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است، آبروی خودش را حفظ کند «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است. کسی می‌خواهد آقای خودش باشد، «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است. فرمود چرا این را می‌گویید. البته جهاد هم «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، آن یا واجب عینی است یا کفایی است در موقع لزوم من باید بروم. حالا این جوان برومندی است، دارد می‌رود به دنبال کار. «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» که تنها جنگ نیست. اگر کسی رفته برای استقلال که دستش در کنار سفره دیگری دراز نشود، «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است.

بعضی از امور توصلی است، بعضی از امور تعبدی است، حالا اگر می‌خواهد ثواب ببرد قصد قربت هم می‌کند، وگرنه راه خداست. اگر گفتند شما دستتان نجس است باید بشوید، این «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است، حکم خداست، ولو واجب توصلی است؛ ولی او گفته است. او گفته اگر بخواهی وضو بگیری، قصد قربت می‌خواهد. می‌خواهید غسل کنید، دست خونی را بشوید باید این کار را بکنید، هر دو را او گفته است. حالا یکی عبادی است، یکی غیر عبادی، هر دو می‌شود «فِي سَبِيلِ اللَّهِ». فرمود: «مَه!» اگر برای پدر و مادر است، برای عائله است، برای خودش است، اینها «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است.

غرض این است که راه خدا این است که انسان آبرومند باشد، دستش کنار سفره احدی دراز نشود. چرا مزدوری در اسلام مکروه است؟^{۱۲} روایات را امروز ما در بحث فقه خواندیم. چند تا روایت است که مزدوری مکروه است. امام فرمود به هر حال برای خودت کار کن، چرا مزدور می‌شوی؟ حکومت‌های اسلامی باید این تعاونی‌ها را تقویت کنند، این بانک‌ها را اسلامی کنند، وام بی‌بهره بدهند که اینها بتوانند تولید کنند، روی پای خودشان بایستند، حضرت فرمود تمام درآمدها را دارد صاحب کار می‌برد! این را امام صادق فرمود، هم از پدرش نقل کرد امام باقر، فرمود شما

کار بکنید تمام درآمدها را صاحب کار ببرد و یک حقوقی به تو بدهد؟! این مکروه است که انسان مزدورانه زندگی کند. این دین می‌خواهد که ما با شرف زندگی کنیم؛ منتها بیگانه نگذاشت که ما حتی مزدور هم درست کنیم. غرض این است که دین، دین شرف است. اینکه خدا فرمود: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^{۱۳} راهش را هم گفته یا نگفته؟ انسان که مثل فرشته نیست، غذا می‌خواهد، مسکن می‌خواهد؛ فرمود این گوهر را من کریمانه خلق کردم: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾. آن وقت اقتصادش، سیاستش، اخلاقش، اجتماعش، دانشگاهش، حوزه‌اش همه باید کریمانه باشد. با مزدوری که نمی‌شود کریم تربیت کرد. اینکه فرمود: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾؛ یعنی همه شئون او را من ملاحظه کردم، دارم کریمانه او را اداره می‌کنم، همین! شما این حقوق دواب را نگاه کنید، که انسان وقتی سوار اسب و سوار حمار می‌شود، چه کار کند؟ کسی که کریمانه زندگی بکند، زیر دستش هم کریمانه تدبیر می‌کند. حمار یعنی حمار! این دین بوسیدنی نیست؟! گفتند اگر سوار حمار شدی، از جایی به جایی می‌خواهی بروی، بار را سنگین نباید بکنی به اندازه‌ای باشد که او می‌برد، اگر از کنار آب رد شدی، عجله نکن، صبر کن، این آبش را بخورد، اگر دیدی کندی کرد، خواست بزنی، صورتش را زن! پهلوهایش را بزنی.^{۱۴} حمار! این را گفتند یا نگفتند؟ اینکه علامه‌های طباطبایی و امثال ایشان وقتی وارد حرم می‌شوند در و دیوار را می‌بوسند، برای اینکه این حرف‌ها از آنهاست. فرمود کریمانه زندگی کن، با کسی بدرفتاری نکن، آبروی حیوان را هم حفظ کن. چرا زدن صورت اسب مکروه است؟ چرا؟ این جزء حقوق دواب است. پنج، شش تا حق که مرکوب بر راکب دارد، این است که اگر خواست او را براند، به پهلویش بزند، صورتش را نزند. به صورت اسب احترام کنید، به صورت حمار احترام کنید. این دین، دین اکرام نیست، این دین اجازه می‌دهد که استکبار و اینها بیایند بر کشور حکومت بکنند؟ این ممکن نیست آنها هم حواسشان جمع باشد که:

۱۳. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۱۴. الحصال، ج ۱، ص ۳۳۰.

از خارجی هزار به یک جوئی خردن *** گو، کوه تا به کوه منافق سپاه باش^{۱۵}

غرض این است که به ما خواست، فرمود: ﴿وَأَسْتَعْمِرْكُمْ فِيهَا﴾، آبرومندان زندگی کنید. بعد هم فرمود اگر کسی حالا استعمار کرد زمین را، زمین را آباد کرد، وضع مالی اش خوب شد، او نباید فخر فروشی کند، آن را در سوره مبارکه «فجر» بیان کرد، فرمود مال دنیا سبب فخر نیست، برخی ها می گویند وقتی وضع مالی شان خوب شد، خیال می کنند که مثلاً به جایی رسیده اند! یا اگر - خدای ناکرده - وضع مالی شان ضعیف شد، خیال می کنند که مورد اهانت هستند. این را فرمود چنین نیست. در دنیا مادامی که انسان در دنیا زندگی می کند، اگر چیزی به دست او رسید، امتحان است و اگر هم نرسید، امتحان است. هر دو تعبیر را به ابتلا یاد کردند. آیه پانزده به بعد سوره مبارکه «فجر» این است: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ﴾؛ یعنی توده مردم این گونه فکر می کنند این نباید باشد. ﴿إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾، اگر خدا او را مبتلا کرده به مال؛ یعنی «ممتحن». «ابتلاه»؛ یعنی «امتحنه». برخی ها مبتلا به ثروت هستند. مبتلا به غنا هستند. مبتلا به سلامت هستند. مبتلا به مال هستند. فرمود ما اینها را مبتلا کردیم؛ یعنی امتحان کردیم، خیال می کند او را گرامی داشتیم: ﴿إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ﴾، الآن ما که اینجا هستیم، مبتلا به سلامت هستیم، آنها که در تحت بیمارستان هستند، مبتلا به مرض هستند. خدا ما را به سلامت امتحان می کند که چه کار بکنیم، آنها را به بیماری امتحان می کند آن وقت چه کار بکنیم. هر چه در دنیا هست، ابتلاست.

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾؛ یعنی «أَكْرَمَنِ». ﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾؛ یعنی «أهَانَنِ»، ﴿كَلَّا﴾، نه آن اکرام است نه این اهانت، هر دو را امتحان کردیم: «إِنَّ الْغَنَى وَالْفَقْرَ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ»،^{۱۶} چه کسی کریم است، چه کسی غیر کریم «یوم القيامة عند الحساب» مشخص می شود؛

۱۵. از اشعار منتسب به حافظ.

۱۶. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۴۵۲.

اما در دنیا هر چه هست این امتحان است؛ ولی تمام تلاش و کوشش شما باید این باشد که آقاوار زندگی کنید. همین! حرف همه انبیا این طور بود. این اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر مبارک اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد. می دانید نوح که «شیخ الانبیاء» است که حرفش همین است. فرمود این ﴿يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا﴾ است؛ همه این کارها را کردند که شما آبرومندانه زندگی کنید.

بعد هم دو قسمتی که در سوره «مائده»، اولاً و «اعراف»، ثانیاً؛ این تلازم را ذکر کرد که هر وقت ملت روبه راه بود، بی راهه نرفت، راه کسی را نبست، حلال وار زندگی کرد، اقتصادش تأمین است. در سوره مبارکه «مائده» آیه ۶۶ این است: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ﴾؛ باران های مناسب و آفتاب های مناسب. در بیانات نورانی است که اگر ملتی مورد عنایت حق باشد: «أَمْطَرَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ شَمَّسَهُم بِالنَّهَارِ»^{۱۷} باران مناسب در شب می آید، آفتاب مناسب در روز، هم هوایشان روشن، حرارتشان تأمین، هم آبشان تأمین است: «أَمْطَرَهُم بِاللَّيْلِ وَ شَمَّسَهُم بِالنَّهَارِ». ﴿وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ﴾؛ چاه و چشمه های فراوان از زیر زمین، باران از بالا، ولی ﴿مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾، این در سوره مبارکه «مائده» آیه ۶۶ است. ولی در آیه ۹۶ سوره «اعراف» این بود که ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾، ملت اگر بخواهد روزی او تأمین باشد، آبرومندانه زندگی کند، حرام را مصرف نکند. این نعمت ها را بی راهه ببرد و بیجا صرف کند و حرام خواری بکند و معصیت بکند، روزی او گرفته می شود. این نوع تلازم را هم در سوره مبارکه «طه» بیان کرد هم در سوره مبارکه «طلاق». در سوره «طه» یک اصل کلی را در آیه ۱۲۴ بیان کرد که ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾، اگر کسی از خدا رابطه

را قطع کرد، او در فشار است. حالا ممکن است وضع مالی او هم خوب باشد؛ ولی شب و روز باید با هفت، هشت تا قرص بخوابد. این را فرمود در فشار است، «ضَنَك»؛ یعنی فشار. گاهی با نداشتن در فشار است، گاهی با داشتن در فشار است، گاهی ناچار است مخفیانه در مخفی گاه و چاه‌ها زندگی کند. اگر اعراض کرد از یاد خدا، ﴿فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ که این آیه از ظریف‌ترین آیات قرآن کریم است که بخش گذشت که ما اینها را در قیامت کور محشور می‌کنیم. اینها در قیامت می‌گویند: ﴿رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً﴾.^{۱۸} در قیامت به خدا عرض می‌کنند که خدایا! ما در دنیا بصیر بودیم، حالا چرا ما را کور محشور کردی؟ خدا می‌فرماید که ﴿كَذَلِكَ﴾، ما هیچ کاری نکردیم، هر طور در دنیا بودی، در آخرت هم محشور می‌کنیم. ما تو را کور نکردیم؛ منتها تو در دنیا حرم و مسجد و حسینیه و مراکز مذهب و فاطمیه و اینها را نمی‌دیدی، مراکز فساد و آلودگی را می‌دیدی، الآن هم همین‌طور است. اولیای الهی و انبیای الهی، ائمه الهی، بهشت الهی را نمی‌بینی، جهنم را می‌بینی. ما تو را کور نکردیم، تو اینها را نمی‌بینی، در دنیا آنها را ندیدی. فقط جهنم را می‌بینی، همه اینها که کور هستند، خدا به آنها نشان می‌دهد که ﴿أَفَسِحْرُ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾.^{۱۹} همین‌ها می‌گویند: ﴿رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَ سَمِعْنَا﴾.^{۲۰} همین کورها می‌گویند! منتها این فقط جهنم را می‌بیند، جهنمی‌ها را می‌بیند. همین! اما نسبت به آنها اصلاً کور است. می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ﴾، هر طوری تو بودی، ما آن‌طور محشور کردیم ما که کور نکردیم. این همه مراکز مذهب بود، اینها را ندیدی، فقط چهار جا فساد زیر زمین بود، آنها را می‌دید: ﴿كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾.^{۲۱} الآن کاملاً جهنم را

۱۸. سوره طه، آیه ۱۲۵.

۱۹. سوره طور، آیه ۱۵.

۲۰. سوره سجده، آیه ۱۲.

۲۱. سوره طه، آیه ۱۲۶.

می‌بینی، کفار را می‌بینی، شعله را می‌بینی، ما به تو نشان می‌دهیم ﴿رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا﴾، بله می‌بینیم. این طرف را نمی‌بینی، برای اینکه این طرف را در دنیا هم ندیدی.

این از لطیف‌ترین آیات قرآن کریم است که در سوره مبارکه «طه» است. می‌گوید: ﴿رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا﴾، جواب می‌دهد: ﴿كَذَلِكَ﴾؛ یعنی ﴿كَذَلِكَ﴾! ﴿كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَهَا﴾، امروز هم همین‌طور هستی. این کتاب است. فرمود ما کاری نکردیم شما مهمان سفره خودتان هستید. چشمانت را کور کردی، آنجا را می‌بینی، اینجا را نمی‌بینی، الان هم همین‌طور است.

در سوره مبارکه «طلاق» هم این قسمت را فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^{۲۲} البته آن یک ایمان کامل را هم می‌طلبد. کافی می‌دانید از کتاب‌ها شیرین ماست بعد از نهج‌البلاغه حضرت امیر؛ گرچه آن هم همه کلمات ائمه (علیهم السلام) هست. این جلد هشت کافی خیلی شیرین است! در جریان تبعید به ربذه، عثمان گفت کسی حق ندارد او را بدرقه کند؛ ولی حضرت امیر و حسن (سلام الله علیهم اجمعین) اعتنا نکردند و تا «ثنية الوداع»، مرز وداع مدینه ابادر را بدرقه کردند^{۲۳} - نمی‌دانم شما ربذه تشریف بردید یا نه؟ - ربذه یک روستای مخروبه کوچک بین مکه و مدینه است، الان خبری نیست چه رسد به آن وقت! آنجا یک چاه مختصری داشت. به ابادر گفتند که به هر حال هر جا بروی خدا هست و این چهار تا بز هم بیشتر نداشت. وجود مبارک حضرت امیر بیانی فرمود، امام حسن بیانی فرمود، ابادر در جواب اینها این مطلب را ظاهراً عرض کرد، فرمود من مؤمن هستم، معتقد هستم که اگر کل زمین مثل فلز شود که چیزی از زمین نروید و قطره‌ای از آسمان نبارد، خدا می‌تواند بنده‌اش را اداره کند. گفت من با این ایمان دارم می‌روم. در حضور معصوم این را گفته.

۲۲. سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۲۰۶.

آن برای اوحدی از مردم است و همین‌طور هم بود؛ یعنی تا آخر همین‌طور بودند. حالا اینها جزء اوحدی است، دست ما به اینها نمی‌رسد؛ ولی منظورم این است که این را قرآن تربیت کرده، حالا به آن حد مقدور خیلی از ما نیست؛ ولی فرمود اگر کسی بی‌راهه برود همیشه در فشار است و اگر به راه باشد همیشه در راحتی است: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾؛ اما نگاه کنید، درباره نوح (سلام الله علیه) حرفی خدا زد؛ یعنی اول تا آخر قرآن را شما بگردید، این اجلال - نه تجلیل - این اجلال و تکریمی که ذات اقدس الهی از نوح به عمل آورد، از هیچ پیغمبری نکرد. درباره همه انبیا نسبت به موسی، نسبت به هارون (سلام الله علیهما) دارد: ﴿سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ﴾^{۲۴} «سلام علی کذا و کذا»؛ اما درباره نوح دارد: ﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾^{۲۵} این ﴿فِي الْعَالَمِينَ﴾، فقط مخصوص وجود مبارک نوح است؛ یعنی درود جهانی تا جهان هست سلام بر نوح، چون تقریباً ۹۵۰ سال تلاش و کوشش کرد. خیلی حرف است، این کلمه ﴿فِي الْعَالَمِينَ﴾، در قرآن فقط درباره نوح (سلام الله علیه) آمده است، با اینها ساخت. فرمود کلّ زمین را خدا آفرید، آسمان را هم خدا آفرید، منظم آفرید: ﴿يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا﴾؛ باران کافی می‌فرستد. بی‌راهه نروید، کار نکنید، استقلال داشته باشید، آقای خودتان باشید، این چوب‌ها و صنم‌ها و وثن‌ها را ذبح کنید. اینهایی که غیر منصرف‌اند تنوین ندارد، آنهایی که منصرف هستند، تنوین دارد. اینکه فرمود دنبال اینها نروید: ﴿وَمَكَرُوا مَكْرًا كَبَّارًا﴾، «کَبَّار» صیغه‌اش صیغه جمع نشان می‌دهد؛ ولی مفرد است. فخر رازی می‌گوید که اینها سه تا کلمه‌اند که «کَبِير و کُبَار و کُبَّار» درجات «کَبَر» فرق می‌کند. «عَظِيم و عَظَام و عُظَام». «جَمِيل و جُمَال و جُمَال». اینها را فخر رازی می‌گوید این سه تا کلمه برای سه مرحله است. «کَبِير، کُبَار» - که بی‌تشدید - است، این «کَبَّار» مفرد است، جمع نیست. وزن جمع دارد؛ ولی مفرد است. مکر کبیر کردند، چرا؟ برای اینکه شرک را آوردند

۲۴. سوره صافات، آیه ۱۲۰.

۲۵. سوره صافات، آیه ۷۹.

در برابر توحید، فخر رازی می‌گوید که همین دلیل است که علم کلام «افضل العلوم» است، برای اینکه چیزی که مانع علم کلام می‌شود، مانع معرفت حق می‌شود، مکر کبار است، بدترین مکر است. این مکر کبار چه بود؟ گفتند که این بت‌ها را تنها نگذارید: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ﴾ به طرف عموم، مخصوصاً این چند بت: ﴿وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا﴾، که ود هم این قدر بود تا جاهلیت هم عمرو بن عبدود هم بود. در زرتشتی‌ها ایران قبلاً می‌گفتند مهرداد، بعد هم گفتند خداداد مطرح شد. مهرداد و شمس‌داد و اینها کنار رفت.

﴿وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا﴾ که منصرف است. ﴿وَلَا سُوءَاعًا﴾، که منصرف است؛ اما ﴿يَعُوثَ وَيَعُوقَ﴾، که وزن فعل دارند و غیر منصرف هستند، مفتوح هستند نه منصوب. ﴿وَلَا يَعُوثَ وَيَعُوقَ﴾، که وزن فعل دارند و غیر منصرف‌اند دیگر نصب ندارد. ﴿وَأَسْرًا﴾، که بت پنجم است. آنها گفتند بت‌ها، مخصوصاً این پنج بت را حفظ بکنید. وجود مبارک نوح عرض می‌کند: خدایا! اینها ﴿وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا﴾، بعد ذات اقدس الهی می‌فرماید در اثر خطیئه مستمر اینها ما اینها را انداختیم در آب، آب یعنی آب! همان‌جا انداختیم در آب، آتش یعنی آتش! چون آتش برزخی در آب هم هست. این انسان کافری که در دریا غرق می‌شود، «اغرق» دیگر نفرمود «ثم» ﴿أَغْرِقُوا فَأَدْخِلُوا نَارًا﴾، چون آتش اگر از جنگل و اینها بخواهند هیزم بیاورند بله، در آب راه ندارد؛ اما اگر در خود قرآن آمده که هیزم جهنم خود ظالم اختلاسی نجومی است، باید چه بگوییم؟ ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^{۲۶} اینکه از جنگل هیزم نمی‌آورند که در آب نسوزد و نشود. این خودش همان‌جا گر می‌گیرد. اگر هیزم خود شخص بود، در آب هم می‌سوزد. ﴿أَغْرِقُوا فَأَدْخِلُوا﴾، دیگر با «ثم» و اینها نیست. متفرع بر او بلافاصله همین که غرق شدند، در آتش رفتند. چنین عالمی است! پس آن آتش در آب هم هست، برای اینکه خود انسان هیزم آتش است: ﴿وَأَمَّا

الْقَاسِطُونَ﴾؛ یعنی ظالمون. ﴿فَكَانُوا لِحَبَّتِهِمْ حَطْبًا﴾، این ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾؛^۱ از بیرون که نفت و گازوئیل نمی آورند که با آب نسازد! این ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ﴾، از دل سر می زند، این هیزم انسانی در آب هم گُر می گیرد. این است. فرمود: ﴿اغْرِقُوا فَأَدْخِلُوا نَارًا﴾، که «اعاذنا الله من شرور انفسنا و سيئات اعمالنا»!

«و الحمد لله رب العالمين»